

کتابخانه

کاری از نشر نگاه معاصر

نگرش فلسفی

انکشاف فرهنگ



پدیدارشناسی
تاریخ اندیشه‌ی
جدید ایران
(۱۱۸۵-۱۲۸۵)

فرامرز معتمد دزفولی

انکشاف فرنگ

نگارخانه
نشر نگاه معاصر

انکشاف فرنگ

پدیدارشناسی تاریخ اندیشه‌ی
جدید ایران (۱۲۸۵-۱۱۸۵)

نگارخانه
نشر نگاه معاصر

فرامرز معتمد دزفولی



انکشاف فرنگ

پدیدارشناسی تاریخ اندیشه‌ی جدید ایرانی (۱۲۸۵-۱۱۸۵ ش)

نویسنده: فرامرز معتمدزفولی

ناشر: نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: باسم الرسام

آرایش کتاب: امیر مسعود نیانی

لیتوگرافی: نوید

چاپ و صحافی: پیکان

نوبت چاپ: یکم، ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۵۰

۹۷۸-۶۲



۱۶۰۰۰ تومان

معتمد زفولی، فرامرز. ۱۳۵۰ -
انکشاف فرنگ: پدیدارشناسی تاریخ اندیشه‌ی جدید ایرانی (۱۲۸۵-۱۱۸۵ ش) / فرامرز معتمدزفولی.
تهران: نگاه معاصر، ۱۴۰۱.
۲۶۱ ص: ۱۴/۵ x ۲۱/۵ س.م.
۹۷۸-۶۲۲-۶۹۰-۳۴۵-۲
فیبیا
پدیدارشناسی تاریخ اندیشه‌ی جدید ایرانی (۱۲۸۵-۱۱۸۵ ش).
نجد ۲ -- ایران -- تاریخ -- قرن ۱۳.
Modernity -- Iran -- History -- 19th century*
اصلاح مکتبی -- ایران -- تاریخ
Reformism -- Iran -- History*
روشنفکران -- ایران -- تاریخ -- قرن ۱۳.
Intellectuals -- Iran -- History -- 19th century
DSR۶۵
۹۸۵/۰۰۲۴
۹۰۸۲۲۴۷
فیبیا

سیرتنامه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست نویسی
عنوان درگر
موضوع

راه پستی کنگره
راه پستی دیوبند
شماره کتابخانه ملی
انطباعات رگورد کتابشناسی

نشانی: تهران | مینی سیتی | شهرک محلاتی | فاز ۲ مخابرات | بلوک ۳۸ | واحد ۲ شرقی



22448419



negahe.moaser94@gmail.com



nashr.negahemoaser

| فهرست |

۷	پیش خوانی
۱۱	پیش گفتار
۱۵	مقدمه
۲۹	تمهیدی در روش: پدیدارشناسی فلسفه‌ی روشنگری
۳۵	پدیداری و انکشاف فرنگستان هم چون یک اتوپیا
۷۱	پدیداری و انکشاف چهره‌ی زنان فرنگی در سفرنامه‌ها
۱۰۵	پدیدارشناسی و انکشاف ترقی و پیشرفت در اندیشه‌ی میرزا ملکم خان
۱۲۱	پدیدارشناسی و انکشاف مفهوم طبیعت در عصر قاجار
۱۲۷	مقدمه‌ای بر زمینه‌ی خوانش رساله‌های علمی پیشامشروطیت
۱۳۱	پدیدارشناسی جهان قانون‌مند و جهان‌شناسی علمی طالبوف
۱۴۱	بازگشایی کتاب عالم: پدیداری مفهوم اراده: سید جمال الدین اسدآبادی
۱۵۹	جانورنامه: داستان طبیعی در دگرگونی و تکمیل آفریدگان
۱۶۹	صد خطابه، پدیداری قوه‌ی طبیعی از چاه ظلمانی دنیا: میرزا آقا خان کرمانی
۱۷۷	جدال اخترشناسی بطلمیوسی و کوپرنیکی در میانه‌ی دوره‌ی قاجار
۱۹۱	فلک السعادة: در ابطال تأثیر ستارگان
۱۹۷	سه نسخه‌ی دیگر در جدال میان خورشید مرکزی و زمین مرکزی
۲۰۵	هیئت و اسلام، هرمنوتیک نجوم جدید: هبه‌الدین شهرستانی
۲۱۳	پدیدارشناسی گذار از نجوم قدیم به نجوم جدید
۲۲۱	خوانایی کتاب عالم و ناخوانایی طبیعت در اندیشه‌ی بلومبرگ
۲۲۵	تیره شدن طبیعت و ناخوانایی مادر کتاب‌ها در دوره‌ی میانه و عرفان‌گرایی
۲۲۹	انکشاف طبیعت و جایگاه آن در اندیشه‌ی متورالفکران ایرانی
۲۳۵	جستجوی نو در مبانی تاریخی اندیشه‌ی جدید ایرانی
۲۴۱	روشنگری ایرانی: پاسخی موفق اما نیمه تمام
۲۵۳	منابع

پیش خوانی : دو نامه شخصی شده

در پدیدارشناسی معنی و مفهوم زمان مدرن که بر کمی شدن و کوتاه و شکننده بودن لحظات و آنات تکیه دارد، دو نامه را در تاریخ معاصر ایران یافته‌ام که برای من به گونه‌ای شخصی شده‌اند. فورانی از حسرت و امیدهای ناکام به همراه جوششی از احساس و ارزش‌های نو که بر «دیربودگی» و نبود وقت و «زمان از دست رفته»، برای نویسندگان اش بنا شده است.

نخستین، نامه‌ای است بس کوتاه از میرزا تقی خان امیرکبیر به مسیوژان داودخان که کارگزار و مأمور آوردن معلم‌های دارالفنون از فرنگ است. این نامه سومین نامه است که از او می‌خواهد هر چه زودتر بدون صرف وقت و تأخیر بیشتر به همراه معلم‌ها به ایران باز گردد. نامه در ۲۴ رمضان ۱۲۶۷ یعنی حدود چهار ماه پیش از ۱۹ محرم ۱۲۶۸، روز عزل امیر از صدارت و مجموعاً شش ماه تا ۱۶ ربیع الاول هنگام قتل او نوشته شده است:

«ضمناً اظهار شده بود که مدرسه نظامیه در دارالخلافه الباهره ساخته شده و به اتمام رسیده است. البته آن عالی جاه بدون هیچ معطلی معلمین را برداشته با خود بیاورد زودتر از این طول ندهد. باز هم از بابت تأکید به آن عالی جاه می‌نویسم که خیلی زیاد معطل شد و سفر خود را طول داد. به مجرد وصول این نوشته می‌باید دیگر آن

عالی جاه معطل نشود و با معلمین عزیمت دربار همایون نماید که «هرقدر زودتر بیاید دیراست»! معلوم است که به نهج مسطور معمول خواهد داشت. بسیار بسیار زود با معلمین، شرف اندوز دربار همایون خواهد شد. تحریرا فی ۲۴ شهر رمضان ۱۲۶۷» (آل داود، ۱۳۸۴: ۲۴۳)

دومین نامه از میرزا یوسف خان مستشارالدوله است. نویسنده‌ی رساله‌ی «یک کلمه» که در کهولت و بیماری و پس از گذران کند و زنجیر زندان قزوین، فرصتی دیگر برای او باقی نمانده است؛ اما امید دارد مظفرالدین میرزا ولیعهد آینده دست به اصلاح و تأسیس قوانین بزند. او که عمر و جوانی در هیئت مأمور بلندپایه دولتی و شارژدافر ایران در فرانسه و سال‌ها در تفلیس گذرانده است و همراهی و همکاری در اصلاحات دوران صدارت میرزا حسین خان سپهسالار داشته و در سودای کشیدن خط راه آهن، رساله‌ی استفتائات را تهیه کرده، در روزنامه‌ها مقاله‌های اصلاحی نوشته که مغضوب ناصرالدین شاه شده است، حال می‌خواهد «افکار واپسین» خود را در «نفس‌های آخر» برای او بگوید:

«قربان خاک پای اقدس‌ت شوم! از زندگی پیرغلام، زیاده از سه، چهار روز گویا باقی نمانده. در دولت خواهی و خانه زادی، از تکالیف واجب خود می‌داند که «افکار واپسین» خود را در این نفس آخر به خاک پای اقدس‌ت تقدیم نماید. چون این عریضه در موقعی به لحاظ مبارک اجازه تشریف حاصل می‌نماید که پیرغلام، عالم فانی را وداع نموده است. یقین دارم به اعتقاد تمام به عرایض بی‌غرضانه و صادقانه خانه زادی که هرگز نسبت به پادشاه خود و وطن خود خیانت را شعار خود نکرده، ملاحظه و امعان نظر خواهند فرمود.

مملکت وسیعه ایران، که وطن اصلی و خانه واقعی شاهنشاه اسلام است، به عقیده کافه سیاسيون، در محل خوف و خطر است، زیرا ترقیات شدید السرعه همسایگان و افعال و اغفال خودسرانه و بی‌باکانه درباریان، قوای چند هزارساله دولت ایران را از هم متلاشی و دچار ضعف و ناتوانی صعب نمود که علاج از آن قوه و قدرت متوطنین این مرز و بوم به کلی خارج است، ولی عقیده حکما و سیاسيون جمهور ملل متمدن برای این است رفع خطرات و چاره اشکالات ایران را به همین «دوکلمه» می‌توان اصلاح کرد که

باید از اعمال گذشته چشم پوشید و شروع به تأسیس قوانین تازه نمود... پس ... خاطر مقدس بندگان اقدس امجد اسعد والا، روحنافدا، را از پیش آمد امور روزگار مطلع می نمایم، که با این ترقیات فوق العاده اروپاییان، چندی نخواهد گذشت [که] موقع حال اهالی ایران مقتضی آن خواهد شد که لابد و لاعلاج، دولت ایران در سخت ترین روزگار در عداد دول کنسیتنوسیون برآید ... یوسف ۱۳۰۷ قمری «ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۹۵: ۱۷۲».

«هرقدر زودتر بیاید دیراست».
(میرزاتقی خان امیرکبیر)

پیش گفتار

۱. انکشاف فرنگ، حکایت آغازین رویارویی ایرانیان با جهان جدید از مجرای سفرنامه‌های فارسی به آن دیار است. رویارویی که ورود دیرهنگام و از سر اجبار ایرانیان را به سرزمین «عجایب» و آن مُلک «بهشتی منظر» و «مینونشان»، میسر کرد و مواجهه با آن «مردم بافرهنگ» را رقم زد. بدین سان پدیداری چهره‌ی خود در آینه‌ی غربی از ظلام قرون خالی و ادبار روزگار کهن آغاز شد.

برای ایرانیان انکشاف فرنگ، آغاز تاریخ اندیشه‌ی جدید خود بود. در این انکشاف و پدیداری، فرنگستان هم چون خوبستان و آرمان شهری رشک برانگیز رخ از نقاب برکشید و چهره نشان داد. آشنایی و انکشاف مفاهیم چون ترقی و زنان و طبیعت و دیگر مفاهیمی چون قانون، مجلس و پارلمان و مشروطیت و ... همه و همه در نسبت با این تاریخ آغاز شدند.

برای ما نیز «انکشاف فرنگ»، شرح گام به گام چنین رویارویی در جهان اندیشه‌هاست. کشف قاره‌ای گمشده در تاریخ اندیشه و تفکر ایرانی. شرح عصری که می‌توان اکنون آن را در قرابت و نسبت با تاریخ جدید غرب، عصر «روشنگری ایرانی» نام نهاد. عصری که بازیگران و بر سازندگانش منورالافکران و نویسندگانی آشنا و ناآشنا و مشهور و

گمنامی هستند که قهرمانانه با آثار و نوشته‌های خود و عزم و همت بلندشان، مهیاکننده مقدمات فکری و معرفتی جنبش مشروطیت شدند. جنبشی بی بدیل و یگانه که ایرانیان پس از عمری به بلندی تاریخ خود، توانستند به میثاقی ملی و فراگیر در لوای قانون برسند و در زمره ی ملل راقیه و صاحب کنسیتانسیون قرار گیرند.

پدیداری فرنگ هم چون اتوپیا، چهره گشایی از هویت زن فرنگی، کشف مدرن مفهوم طبیعت و جهانی که علم بر روی ایرانیان دوره ی قاجار می‌گشاید، جدال زمین مرکزی و نجوم قدیم با ستاره‌شناسی و هیئت جدید و در نهایت تبلور معنای اراده و عزم آوری و یا آنچه می‌توان تکوین سوژه ی جدید نامید، همه در این عصر که عصر طلوعی سر زدن ارزش‌ها و امیدهای نو است، شکل می‌گیرند و ما را آماده می‌کنند که از این منظر، درک عمیقی از این تحولات در گستره ی تاریخ اندیشه ی جدید و مدرن ایران بیابیم.

۲. انکشاف فرنگ آغاز اندیشه ی جدید و مدرن ایرانی است. اما این تاریخ نو و انکشاف چه نسبتی با تاریخ اندیشه قدیم ایران دارد؟ آیا این اندیشه در دنبال و ادامه اندیشه ی قدیم ایرانی است، یا در گسست و انقطاع از این تاریخ؟ اگر اندیشه ی جدید ایرانی، در پیوست و دنباله ی «اندیشه ی قدیم» است که سخن تازه و جدیدی نیست؛ و اگر در انقطاع و دور شدن از اندیشه ی قدیم است، این چگونه معنایی است؟ تاریخی دور شده از اصل و غیر اصیل و به زبانی، تاریخ «غربزدگی» است یا خیر، تاریخ نوین و آغاز درخشش عصر جدید ایرانی؟ برای تعمیق سخن این پرسش را به زبان هانس بلومنبرگ مورخ اندیشه ی غرب پیرسیم، پرسش و چالشی که پیشتر در برابر اندیشه جدید غربی از سوی اندیشه ی قرون وسطی، قرار گرفت و بلومنبرگ نهایتاً از «مشروعیت عصر جدید»، در مقابل اندیشه ی قدیم سخن

گفت و دفاع کرد. بلومبرگ، عصر جدید و امانیسم را پاسخی به پرسش و چالش قرون وسطی و مطلق العنانی الهیات می دانست. تلاشی برای صیانت انسان در برابر مطلق العنانی واقعیت که خود را در مطلق العنانی الهیات متجلی کرده بود. حال، آیا می توان همین وضعیت معرفتی را در نسبت سنجی تاریخی قرار داد و با حزم و احتیاطی عالمانه، گامی بلند و جسورانه برداشت و «عصر روشنگری ایرانی» و «مشروطیت» را پاسخی جدید و صحیح به کهن پرسش سرزمینی و تمدنی ایران دانست؟ کهنه پرسشی که پیوسته در طول تاریخ بلند این دیار طرح شده است و پاسخی نمی یافته و راه به بیراهه ها برده! آیا ایرانیان توانستند در بزنگاه تاریخی خود، کهن پرسش تمدنی خود را به درستی تشخیص دهند و پاسخ صحیح آن را بیابند؟ پاسخی که در حکومت قانون و مشروطه متجلی شد و هنوز ما در نسبت با این «آن» تاریخی، معنی می یابیم و راه از نو از سر می گیریم؟

حاصل سخن آنکه در نسبت تاریخ اندیشه‌ی قدیم ایرانی، آیا می توان از مشروعیت اندیشه‌ی جدید و مدرن ایرانی سخن به میان آورد؟ یعنی می توان در حین آنکه این اندیشه را چیز تازه و بدیعی در نسبت اندیشه‌ی سنتی و قدیم ایرانی یافت، ولی آن را در سهم بری از ملک کهن اندیشه ایرانی، صاحب خانه یافت و از مشروعیت فلسفی آن دفاع کرد؟ دقیق تر بگوییم و بپرسیم، منورالفکران و روشنفکران را می باید امروز صاحب خانه یافتن، یا غریبه گانی مشکوک و پیوسته متهم انگاشته شده دیدن؟ بی تردید این پرسشی است تعیین کننده و مبنایی که پیش روی ما در تاریخ اندیشه‌ی ایرانی است و ناگزیر پاسخ خود را می جوید و برای من تمام این دفتر تمهیدی است برای جستن پاسخ آن و گشودن این مشکل و گره.

۳. دفتر حاضر، حاصل آمده‌ی کوشش‌های نگارنده در این سال‌ها و دهه‌ی واپسین شمسی است که پیش از این در هیئت رساله دکترا در زمستان ۹۷ از آن دفاع کردم. شکل‌گیری این اثر بی‌شک سپاسگزار آموزه‌های اساتید و آموزگاران دور و نزدیکم است. راهی که گام نهادن در آن بدون یاری رساندن آنان برای من میسر نبود. راهی که از درون گفتگوهای آموزنده و انتقادی استاد و دوست خوبم دکتر حسن محدثی بعنوان استاد راهنما و همفکری‌های ژرف دکتر علی زاهد دوست دیرینم در هیئت استاد مشاور، آرام آرام برایم گشوده می‌شد و اندیشه‌ی مرا به پیش می‌برد. اگرچه برای تکمیل و صورت بندی ایده‌های نهایی این اثر بس بیشتر از آنچه باور داشتم زمان و وقت می‌طلبید و صرف شد. حروف چینی این اثر حاصل کوشش و دقت خانم مریم استاد است. مراحل چاپ و نشر اثر هم چون همیشه مرهون همت جناب آقای اکبر قنبری مدیر مسئول فرهنگ پرور و فرهیخته نشر نگاه معاصر است. چنانچه به قامت زیبای اکنونی آن در آمدن، باز مرهون طرح افکنی و نقش‌آفرینی آقای باسم الرسام است و صفحه‌آرایی آن وام دار دقت و توجه آقای امیر مسعود نیائی می‌باشد. در آخر بی‌تردید سپاسگزار لطف و مهر همسر عزیزم و فرزندان خوبم در پایان رساندن این اثر هستم. پایانی که در روزهای آخرین ماه این قرن رقم می‌خورد. قرنی پر ماجرا که در حسرت «زمان از دست رفته» و «دیربودگی» ایام بر ما بسته می‌شود و با بیم و امید گشودن دفتری نو و قرنی تازه آغاز می‌شود.

فرامرز معتمد دزفولی

اسفند ۱۴۰۰ شمسی

مقدمه

تاریخ اندیشه‌ی جدید ایرانی با التفات به غیر و فرنگ آغاز شد و شرایطی را رقم زد که کم کم به گسست از تاریخ اندیشه‌ی قدیم منجر گردید. سفرنامه‌های ایرانیان محمل و بستر چنین آغاز و گسستی بودند. گسست و شکاف میان تفکر قدیم و تفکر جدید ایرانی و آغاز و پا در راه نهادن در بستر جهان نو.

در این میانه، در امتداد نخستین سفرنامه‌های ایرانیان به فرنگ تا آخرین رساله‌های پیشامشروطیت، پدیدارشناسی این تاریخ ما را با عصری آشنا می‌ند و به دورانی راه می‌دهد که اکنون آن را عصر «روشنگری ایرانی» می‌نامیم؛ قاره‌ای گمشده و فراموش گشته و شاید به عمد از چشم افتاده شده در اندیشه ایرانی!

روشنگری ایرانی، عصری است که با شروع تحولات فکری و اندیشگی ایرانیان از آغاز جنگ‌های ایران و روس و عهدنامه‌های گلستان و ترکمن‌چای تا شرایط آمادگی ایرانیان برای به ثمر رسیدن مشروطیت به صد سال تاریخ پر ماجرای فکری خود طی می‌شود. این عصر به لحاظ ظرفیت سازی‌های زبانی و اندیشگی در جهان ایرانی در طول هزاره پیش از خود بی سابقه و بی همتاست. آنچه در این عصر به تحقیق اتفاق می‌افتد و در بستر ذهن ایرانی آغاز به حرکت

می‌کند، تعیین بخش قاطع الگوها و سنخ‌های فکری نسل‌های بعدی می‌شود؛ نسل‌هایی که بازی‌گران و بر سازنده منزل‌های دیگر تاریخ اندیشه‌ی جدید ایرانی، هستند.

برای شناخت این عصر و زمانه‌ی یکتا که نقطه‌ی عطفی در تاریخ اندیشه‌ی ایرانی است، می‌طلبد تا آشنایی از منطق آنچه در عصر روشنگری در اروپا اتفاق افتاد بدست آوریم؛ چرا که بدون شناخت این تاریخ و نحوه‌ی تحول فکری و افق‌گشایی جدیدی که در ذهنیت انسان غربی رخ داد و لاجرم شرایط امکان‌گذار او را از جهان قدیم به جهان جدید و مدرن رقم زد، هرگز نمی‌توانیم راه به شناخت آنچه توسط منورالفکران ایرانی شکل گرفت، ببریم. در این که منورالفکران نقش بسزایی در تحول اندیشه و نخستین آشنایی ایرانیان با فرهنگ و اندیشه غربی داشتند، اکنون شک و تردیدی نیست اما اینکه مشروطیت و تحولات آن حاصل مفهوم پردازی‌های نظری و ظرفیت‌سازی‌های جدید و بدیع در زبان و ذهنیت فارسی و ایرانیان است و به طور قاطع نسب از عصر روشنگری اروپا می‌برد و می‌توان آنچه در این دوره اتفاق افتاد را «روشنگری ایرانی» نامید، مدعای این دفتر است. روشنگری ایرانی، الگوپردازی خلاقانه و برساخته آگاهانه و هم‌شاید خواب‌گردانه‌ی آن کنشگران و اندیشمندان در بزنگاه تاریخی خود از آن دوره‌ی تعیین‌کننده و بس مهم بود. دوره‌ای که تمدن بشری را تحت تأثیر خود قرار داد و رنگ و بوی خویش را بر تمامی فرهنگ‌ها و ملل و جوامع نشانده.

برای همین و متأثر از تاریخ جدید و تحولات جوامع مدرن، اکنون می‌توان اندیشه‌ی جدید ایران را به لحاظ تحلیلی به دوره‌های تاریخی و اندیشگی تقسیم کرد. این تاریخ به شش دوره‌ی گفتمانی تقسیم می‌شود. هر دوره‌ی معرفتی برساخته شده از کنشگران آن دوره

و سرمشق عصری آن است. این دوره‌های شش گانه عبارتند از: (۱) سفرنامه نویسان و نخستین رویارویی ایرانیان با غرب (۲) منورالفکران و عصر روشنگری ایرانی (۳) مشروطه خواهان و عصر قانون (۴) متجددین و عصر دولت سازی (۵) روشنفکران و عصرانقلاب (۶) متفکران و عصر پسانقلاب. این دوره‌ها از آغاز آشنایی ایرانیان با غرب و رویارویی‌های مسافران فرنگ با آن سرزمین، در درون گزارش‌ها و سفرنامه‌ها شروع می‌شوند و به شرایط امروز که دوران پسانقلاب و متفکرین است می‌انجامد. گستره‌ی مورد پژوهش این دفتر دربرگیرنده‌ی دو دوره‌ی فوق العاده مهم و تاثیرگذار است: «عصر رویارویی با غرب» و نیز «منورالفکران و عصر روشنگری ایرانی».

آنچه من از این هنگام به بعد در این دفتر عصر «روشنگری ایرانی» می‌نامم دوره‌ای است که اندکی بعد در دنبال عصر و نسل «سفرنامه نویسان» و نخستین رویارویی ایرانیان با غرب آغاز می‌شود. منورالفکران کنشگران این عصر، با جهد و تلاش بی بدیل خود توانستند بحران و انقلابی که به واسطه‌ی حوادث و جنگ‌های ایران و روس و نیز افق‌گشایی مسافران فرنگ که در ذهن شان صورت یافته بود را در مسیر دورانی خویش قرار دهند و به پیش برند.

آنچه دوره‌ی دوم تاریخ فکر و اندیشه‌ی جدید ایرانی را نزدیک و در پی عصر روشنگری اروپای قرن هیجدهم می‌کند، تکیه به آثار و کنش نویسندگان و فعالینی است که در این برهه پا به عرصه نهادند. آنان با ترجمه و الگوبرداری از همگنان غربی خود و سرمشق نهادن خرد و عقل و اعتماد به آن در توانایی بیرون رفتن از مشکلات و بحران‌هایی که جامعه ایران آن زمان را در چنبره‌ی خود گرفته بود، گشاینده این عصر نو شدند.

این دوره، عصری است که ناگزیر در توازی و الگوبرداری از تاریخ اندیشه‌ی غرب برای ما معنی پیدا می‌کند. یافتن این نقطه‌ی عطف و استمرار آن در نسبت برقرار کردن ذهنیت و تفکر ایرانی با سر منشاء آن، پویایی غریبی به جامعه‌ی مرده و سر در خمودگی انحطاط آن روزگار می‌دهد. درک مفهوم «ترقی» و پیشرفت با مدد عقل زمینی و عقل معاش و توان کنار زدن رویکرد اسطوره‌ای و ارج و کرامت یافتن مقام انسان و تکیه بر اراده‌ی خویش همه از آشنایی منورالفکران با آن عصر در غرب برمی‌خاست.

بی تردید منبع فهم و کنش متفکران و نویسندگان این عصر در ایران، ترجمه‌ی آثار و نیز آشنایی نسبی با متفکران عصر روشنگری اروپا هم چون دکارت و هیوم و استوارت میل و ولتر و رسو و منتسکیو و... است. از این روی جای جای آثار و رساله‌ها و نوشته‌های اینان اثر ورد این فیلسوفان و اندیشه پردازان روشنگری به خوبی دیده می‌شود. طرح افکنی و در چهارچوب فهم خود کشیدن جامعه‌ی سنتی و غیر متعین ایران به مدد مقولات و چهارچوب‌های فهم اندیشه‌های عصر روشنگری اروپا توسط نویسندگان و منورالفکران ایرانی، آغاز تغییر و مهیا نمودن اسباب معرفتی تحولات اجتماعی و سیاسی بعدی بود. عصر مشروطه، عصری که در راه بود و طوفانی که در جامعه‌ی راکد و کویری ایران وزیدن گرفته بود و در زهدان این عصر و دوره نضج یافت. سنخ‌بندی‌ها و مقولاتی را که منورالفکران بواسطه‌ی مفهوم پردازی‌های رساله‌های خود پیوسته مهیا می‌کردند، اسبابی بود برای کنشگران آن دوره و نیز امکان تولد فهم جدیدی که در مواجهه با جامعه‌ی ایرانی شکل می‌گرفت. تحقیق و تدقیق اینکه فهم منورالفکران ایرانی از عصر روشنگری تا چه پایه درست و نزدیک به واقعیت بود و تا چه حدی آنان توانسته بودند راه به آن اندیشه‌ها برند،

همان قدر مهم است که اثرگذاری و جایگاه بی بدیل شان را نسبت به جایگاه سنت و چراغ خاموش اندیشه و تفکر در عصر انحطاط تمدنی بجوئیم و بیابیم. البته هر چقدر که شعاع و پرتوافکنی این رویداد در مقایسه با اروپای قرن هیجدهم و هفدهم و عصر روشنگری غرب کم سو و بی جان بود اما در مقایسه با سنت فکری و اندیشگی خاموش شده این سرزمین، انقلابی ژرف و آتشفشانی توفنده و پرتوان به حساب می آمد.

منورالفکران با طرح افکنی جهان منور شده به علم و عقل جدید در برابر تاریکی و ظلمات جهل دوره های پیشین از منظر خود، به تفسیر و تأسیس تاریخ جدیدی برای ایران و ایرانیان دست زدند. آنان توانستند با هویت سازی های جدیدی از گذشته چون ایران باستان و یا حتی دوران شکوفایی تمدن اسلامی امکان فاصله گیری و نقد وضعیت انحطاط یافته و ناهنجار خود را فراهم کنند. امکانی که جز در مقابله با غیر و رؤیت دیگری برای آن ها حاصل نمی شد و راه به خود آگاهی ملی نمی برد. نسل «سفرنامه نویس» در سفرنامه های خود و «منورالفکران» با هویت دهی جدید به مخاطبان و دعوت به تکیه بر خودی که بر ساخته این هویت ها بود و مددیابی که از عقل و اعتماد به نیروی خرد داشتند، رقم زننده ذهنیت و سوزده های کنش گران ایرانی شدند. ذهنیتی که برخلاف ضعف و فلاکت قرون اکنون می توانست بر پای خویش برخیزد و بایستد و جهان جدیدی را خلق کند و سرنوشت خود را ایجاد کند. مفهوم سازی و درک جدید از قانون و نیز جامعه ی استبدادی و مطالبه ی نهاد قانون گذار که همه از مصنوعات این کارخانه شگرف و آن عصر بودند، یگانه دستگیری شدند تا ایرانیان را به جهان جدید و نویی فراخوانند. جهانی که اکنون خود می باید برپا و تأسیس اش کنند. براستی که این ایجادگری و خلق سرنوشت نو چنان

در جهان ایرانی و سپهر سنتی او تازه بدیع بود که جز به انقلاب و گسستی عمیق با آنچه قبل از این بود نمی توان تعبیرش کرد.

برای ما، پدیدارشناسی تاریخ اندیشه، بررسی و خوانش متون تاریخ اجتماعی جامعه‌ی ایران دو قرن پیش است. بازگشت به تجربه‌ی سوژه‌ی ایرانی و فهم وی از مفاهیم و مقولات در درون زمینه‌ی تاریخی و افق فرهنگی و اجتماعی خود است. جستجوی پرسش‌هایی که روشنفکران ایرانی مقولات تجدد را چگونه درک می کردند و آن معانی در درون افق و زیست جهان آن‌ها چگونه به فهم می آمد؟ شناخت اینکه آن متفکران، این مفاهیم را چگونه به کار می بردند و از کاربرد آن‌ها در آن زمینه‌ی اجتماعی چه منظوری داشتند و نقش خود را به عنوان عاملان اجتماعی در آن برهه چه می دیدند؟ مهم تر آن که این دوره‌ی تاریخی بس مهم را با چه دوره‌ی تاریخی در تاریخ اندیشه‌ی جهان جدید می توان در نزدیکی و شباهت دید؟

ایرانیان سفرنامه نویس در آغاز قرن سیزدهم توانستند در فاصله گرفتن از سرزمین خود، از سرزمین جدیدی به نام «فرنگستان» سخن بگویند و از آنجا که مدت ها بود تحول عظیم و شگرفی را در ساختارهای اجتماعی خود از سر گذرانده بود و در بسط تاریخی خود گام می زد گزارش نزدیک به واقع دهند. گزارش‌های این سفرنامه نویسان که مبتنی بر مواجهه و حضور در آن سامان و درک شرایط سفر و مسافرت بود، نشانی از جهانی می داد که واجد امنیت و آزادی و رفاه بود و پویایی و آبادی غریبی در آن جاری و ساری شده بود. اختراعات و کشفیات جدید و نهادهای اجتماعی نو که در پاسخ به معضلات و مشکلات پدید آمده بودند و به تمشیت امور می پرداختند، همه حیرت و شگفتی این نویسندگان را برمی انگیخت. فرنگستان در گزارش آنان، به مثابه‌ی یک اتوپای زمینی و خوبستانی متحقق شده

بیان و حکایت می شد. این وضعیت هم چون دوره‌ی اتوپیانویسی در انتهای قرون وسطی و آغاز رنسانس بود. پدیدارشناسی تجربه‌ی سفر و مواجهه با این «بهشت» روی زمین برای ایرانیان، واگویی حیرت و افسوس و تأمل در سرنوشت سرزمین خود شد. تجربه‌ای که در این آثار به مخاطبان انتقال می یافت، امکان نقد و فاصله گرفتن از وضعیت خود را فراهم می کرد. این آثار هم چون آثار و نوشته‌های اتوپیایی، وضعیت موجود را به چالش می کشیدند و در تقابل با ساختارهای موجود، آن را با بحران روبه رو می نمودند و از آن مشروعیت زدایی می کردند.

این چالش فقط ناظر به وضعیت موجود و ساختارهای متعین شده‌ی اجتماعی و سیاسی ایران آن هنگام به گونه سلبی نبود، بلکه شأنی ایجابی داشت و موجب شد به گونه‌ای بی سابقه، نظر کلی ایرانیان را از اتوپیاهای هزاره‌ای و موعودگرایانه برگرداند و با برنهاد یک بدیل جدید رو به سوی اتوپیای فرنگ کنند؛ اتوپیایی که به قدرت «عقل» و «عزم» و «اراده»، قابل دسترسی بود. مفهوم «ترقی»^[۱] که درک جدیدی از تاریخ و حرکت جامعه در آن بود، در این هنگام معنی محصلی پیدا کرد و نویسندگان و منورالفکران آن دوره در این زمینه و تجربه‌ی جدید از آن سخن گفتند و طرح آن توانست به گفتمانی در میان اصحاب دولت تبدیل شود و مطالبه‌ای جدی از جانب مردم گردد.

این درک جدید از جامعه که در چشم اندازی بیرون از خود، با تالو اتوپیایی سفرنامه نویسان فرنگ حاصل می آمد، تمام نیرو و توان خود را فقط از پیش رو و گام نهادن در تاریخ و جاده‌ی ترقی و پیشرفت نمی گرفت؛ چرا که این گفتمان ظرفیت دیگری را نیز در این

جدال ایدئولوژیک آزاد کرده بود. گفتمان «عقب ماندگی» و درک آنکه ما و کشور و ملت باستانی ایران، به صد افسوس، نه اینکه در کنار ملل راقیه قرار نداریم، بلکه آن گشته‌ایم که از بسیاری از ملل گمنام و تازه متولد شده هم، عقب افتاده‌ایم! قابل ذکر آنکه درک و آگاهی به وضعیت عقب افتادگی و استفاده از این استعاره هنگامی ناظر به نتیجه بود که نقطه‌ای بیرون از خود و تاریخ خود یافت و خویش را در آن آینه دید. ایرانیان اکنون با نشستن فرنگ در افق ذهنیت‌شان واجد چنین نقطه و گرانیگاهی شده بودند و از این منظر، هم توان نقد وضعیت موجود و هم توان و خواست پیشرفت و ترقی را توأمان داشتند.

گفتمان «ترقی» و گفتمان «عقب ماندگی» دورویه‌ی یک سکه بودند. درک و فهم جدیدی از جامعه که با مقایسه خود با دیگر جوامع حاصل می‌آمد. درکی که هرگز در اذهان سنتی و جهان سنت امکان نداشت و نقطه‌ای در بیرون از تاریخ و خاطره‌ی ازلی خود متصور نبود. مرکز جهان در اساطیر ایرانی کوه و قله بلند البرز بود و پادشاه ایران، «قبله‌ی عالم» و همه جهان چشم به او می‌باید داشته باشند. کشف و مطلع شدن از دیگر سرزمین‌ها و دریافت آنکه هیچ سرزمینی را افضلیت و قدسیتی نیست، و در کره‌ی جغرافیایی و نقشه‌های جدید، ایران نیز مکانی است میان مکان‌های دیگر و اگر کسی را برتری و افضلیتی است، به دلیل «ترقی» و سعی و کوشش مردمان آن سرزمین است، همه دریافت‌های انقلابی و نویی بودند که ایرانیان را در صرافت جستجوی خود و طرح افکنی هویت جدید خود انداختند. جستجوی هویت خویش در گذشته‌های دور باستانی و گفتمان ایران‌گرایی و ملیت‌خواهی و یا سخن رفتن از شوکت و رونق تمدن اسلامی، اسبابی بود برای خودیابی و فاصله گرفتن از امروز زشت

و وضعیت غیرقابل تحمل آن. برای همین در جستجوی ابزارهای پیشرفت و ترقی، به سرعت محصلین ایرانی به فرنگ گسیل شدند و دارالفنون تأسیس شد. آشنایی با علم جدید و تکنولوژی های تازه اختراع شده ی فرنگستان، درک عجیب و شگرفی را از توانایی و قدرت آدمی و علم به ایرانیان و منورالفکران می داد که بازتاب آن را پدیدارشناسانه در قلم و آثارشان به خوبی می یابیم.

اکنون خوانش پدیدارشناسانه آثار منورالفکران و پیگیری آثار آن ها در آنچه پیرامون علم و دانش نو می نگاشتند، چشم ما را بر ابعادی جدید از تجربه ی شکل گیری و تکوین سوژه ی ایرانی می گشاید. چرا که هنوز پرسش مهم این است؛ در جهان سنت که وابسته به اندیشه تقدیرگرا و حرکت افلاک آسمانی بود، چگونه برای ایرانیان چرخ تقدیر شکسته شد و ایرانیان که گرفتار ادبار زمانه و حرکت فلک تیزرو بودند، برزانوان خود تکیه دادند و قامت راست نمودند؟ شکل گیری مفهوم «اراده» همان گونه که در تاریخ رنسانس می خوانیم از جدال «بخت» و تقدیر و سپس از حکایت «قهرمانی» و مردان صاحب «عزم» متولد شد. حیثیت و توانی که انسان بتواند مهار سرنوشت را بر دوش خود کشد و تاریخ را بسازد. جالب آنکه این معنا در جامعه ی ایرانی از دو سو مورد توجه و تأیید قرار گرفت. یکی از خلال ترجمه سرگذشت و تاریخ زندگانی مردان بزرگ و صاحب عزم و رمان های اروپایی دیگری و مهم تر از آن درک قدرت علم، و کشف طبیعت و فهم جدید و تازه از آن.

این درک بیشتر از هر چیز در تضاد با درک غنوسی و عرفانی بود که طبیعت و دنیا را تیره و چاهی ظلمانی می دید. چاهی که می بایست آدمی از آن بیرون بیاید و از آن بجهد. برای ایرانی در ادبیات عرفانی به میراث رسیده هزاره پیش، هم طبیعت واجد عناصر اهریمنی و

تیره بود و هم دنیا غیر قابل اعتماد و بی وفا! اما علم جدید درک نویی از طبیعت را پیش پای انسان می نهاد. این درک مبتنی بر کشفیات جدید نیوتن و گالیله بود و قدرت بالایی به آدمی در فهم و چیرگی بر طبیعت می داد. اکنون سقف جهان بسته و افلاک محور، شکسته شده بود و جهانی واجد اجرام و ستارگانی در آسمان پدید آمده که «لاتعد ولا تحصی» بود و به شمار نمی آمدند و بزرگی شان در فهم بشر نمی گنجید، اما به کمند کمیّت و عدد و رقم به دام عقل آدمی می آمدند.

حال در این مقطع، که بر درخت علم در قرن نوزدهم میوه های رسیده تکنولوژی شاخه بسته بود، برای ایرانیان این اخبار شگفتی آور و مسحورکننده بود و قدرتی شگرف و اعتماد به نفسی بالا، به آنان می داد که نویدبخش عصری نو بود. به گونه شگفت و جالبی در پیگیری پدیدارشناسانه آثار آن دوره، جدالی سخت میان طرفداران نظم آسمانی کهنه و بطلمیوسی با منورالفکران و پیگیران نجوم جدید را می توان مشاهده و دنبال کرد. باور به حضور احکام و نجوم افلاک محور و نیز درهم تنیدگی اختیارات و سعد و نحس ایام و ساعات آسمانی با فرهنگ دینی و آثار شیعی عهد صفوی به این جدال رنگ دینی نیز داده بود. دانش نجوم کهنه و هیئت قدیم و احکام آن که بیش از هزاره ای طولانی در تمامی نسوج پیکر فرهنگ سنتی و متون دینی تنیده شده بود، بر سر دوراهی مهم و سرنوشت سازی قرار گرفته بودند. مقاومت های نجوم کهن و آسمان شناسی افلاک محور در برابر کشفیات جدید و علم نو بیهوده بود، اما هرمنوتیک و تفسیر جدیدی که منورالفکران در هم رایی هیئت و نجوم جدید با علوم دینی حاصل آوردند، نهایتاً موجب پذیرش هیئت نو و تلقی های جدید از ستاره شناسی نوین شد و همان نتایج را البته به شکلی دیگر

در تأیید قدرت آدمی و سوژه‌ی انسانی به بار آورد. اما پیروز شدن در این جدال دیر هنگام پس از سه قرن چه سودی برای این جنبش و نهضت داشت؟

به یاد داریم که طبیعت و جهان قانون‌مند نیوتن، آسمان و بی شمار ستارگانی را در بر می‌گرفت و نجومش بر فهم ریاضی و قابل پیش‌بینی تکیه داشت. اما پرسش من اینجا این است که برای اذهان و کنش‌گران آن دوره چرا این افق جدید و نتایج این فهم نو، در راستای تحول جامعه و جنبش قانون‌خواهی آن که دیرپست پا گرفته بود، قرار نگیرد؟ یا چرا این درک جدید و نو بر نیاز و مطالبه‌ی مردم بر قانون‌خواهی افزوده نشود؟ اگر عصر و زمانه‌ی استبداد نشانی از هرج و مرج و غیرقابل پیش‌بینی بودن زندگی و جامعه برای مردمان است، پس جهان آسمانی آن‌ها نیز لامحاله، غیرقابل پیش‌بینی خواهد بود، و آدمیان و ساکنان زمینی این آسمان‌ها پیوسته لعبت‌کافی بازیچه تقدیر و گردش سرگردان افلاک خواهند بود. اما اگر به نور علم و دانش، جهان قابل شناخت و قانون‌مند شده است، پس چرا جامعه واجد قانون و شناخت نباشد و علم سیاست که درک مهار همین نیروها و تعادل میان قوا در جامعه است، متولد نشود و جامعه نظم‌محور و قانون‌مند در زمره‌ی دیگر دول قانون‌مند قرار نگیرد؟ بلی فهم این هم سویی‌ها و بازتاب‌ها و سرریز معانی در یکدیگر، بدون توجه به پدیدارشناسی تجربه‌ی سوژه‌ی ایرانی از درک این جابه‌جایی‌ها و هم‌نشینی‌های نو هرگز صورت نمی‌یابد.

سنت مفهومی است درهم پیچیده و تو در تو از پرسش‌های سرزمینی و پاسخ‌های مردمانی که در طول تاریخ در آن سرزمین می‌زیند و به آن پرسش‌ها پاسخ می‌دهند. تصور سنت به عنوان جوهره‌ای صلب و غیرقابل نفوذ که در برابر بدیل‌های خود وضعیت

تناقض آمیز و غیر قابل رفعی دارد، موجب می شود که هیچ گاه نتوان تحولات و پویایی سنت و نیز قدرت مدرنیته را که در پیش پای نهادن پاسخ های جدید به پرسش های کهن، دید و مشاهده کرد. همان طور که بلومبرگ در تاریخ اندیشه و روشنگری اروپا به خوبی از جابه جایی پاسخ ها سخن می گوید، ما نیز می توانیم جابه جایی پاسخ ها را به کهن پرسش های سرزمینی عیان ببینیم. استبداد و آشوب چرخه پیوسته و پرسش بنیادی جامعه ایران بود. استبداد ایرانی در درون دستگاه فکری و فرهنگی خود و بر ساخت الگوی پادشاهی و همراهی با فره ایزدی و بعدتر الگوی خلافت، پاسخ ایرانیان به «مطلق العنانی الهیات» و پرسش و چالش سرزمینی خود و تمشیت نیروهای گریز از مرکز بود. اما اکنون با مطالبه «قانون»، پاسخی نو به کهنه پرسش ایرانیان داده می شد. جامعه و دولت قانون مند به موازات «قانون خلقت» و «یاسای طبیعت»، جهانی امن تر و قابل پیش بینی تر می تواند به بار آورد. هم نشینی های تازه و کنار هم قرار گرفتن های نو در هرمنوتیک تازه ای که منورالفکران از سنت دینی می آورند، به عصر مشروطه خوش می نشیند و در فهم جدید از جهان یکدست و گشوده و همگن یاری می رساند و کمک می دهد.

سخن این دفتر این است که پدیدارشناسی آگاهی جدیدی که در ذهنیت منورالفکران و کنشگران آن دوره شکل می یابد، حاکی از برآمدن و تولد چهره ای تازه است که در این آثار از جایگاه فرد و سوژه ای ایرانی شکل می یابد. چهره و تصویری رهایی بخش تر و نویدبخش تر از تصویر و توضیح جایگاهی که فرد در جهان غیرقانون مند و آسمان افلاک محور جامعه استبدادی پیشین داشت. منورالفکران توانسته بودند افق زیست جهان جدید خود را به گونه ای برای مخاطبان حکایت و ترسیم کنند که فرد علیرغم خطر کردن در پذیرش آن و گام

نهادن در این راه جدید، گویی امنیت و اعتماد به نفس بیشتری را کسب می‌کرد، تا آن جهان پیشین که در آن قرن‌ها بود خانه و مأوا کرده بود و به آن عادت داشت. دعوت به این جابه‌جایی و آشنایی دهی به این سرزمین نو، وابستگی تامی به آشناسازی‌ها و هم‌زمان آشنایی زدایی‌های منورالفکران و کوشندگان این دوره میان مقولات معرفتی قدیم و جدید دارد. دوره‌ای که می‌توان همراه و هم‌ارز با تاریخ روشنگری غرب، با آگاهی به تمامی تفاوت‌های جدی و نیز شباهت‌های دورانی آن در امتداد تاریخ اندیشه‌ی جدید و مدرن ایران، دوره و عصر «روشنگری ایرانی» نامید و از انکشاف و مشروعیت فلسفی این دوره‌ی بس‌مهم یاد کرد و مبنایی اساسی برای فهم تحولات نهضت مشروطه و پس از آن دانست.